

مفهوم سعادت از دیدگاه حضرت عبدالبهاء

ناصر نبیلی

سعادت، در لغت به معنی خوشبخت شدن، نیکبخت شدن و یا خوشی و نیکبختی و ضد شقاوت است (عمید، ص ۱۲۰۶) شقاوت هم در لغت ضد سعادت یعنی بدبختی معنی شده است. (عمید، ص ۱۳۱۲) اما همه می دانیم که این تعریف لغت به لغت از سعادت ما را به مفهوم واقعی و عمیق آن نمی رساند.

مفهوم سعادت در طی قرن‌ها از تاریخ اندیشه همواره مورد توجه اندیشمندان در حوزه‌های مختلف تفکر از جمله فلسفه و بخشی از حکمت عملی یعنی فلسفه اخلاق بوده است. هرچند که در دیگر حوزه‌های اندیشه نظیر دین و عرفان و کلام درباره این مفهوم بحث شده است، اما باید گفت که تحقیقات بنیادین در این باره بیشتر در همان فلسفه اخلاق انجام شده است.

در امر بهائی نیز، مفهوم سعادت در آثار مبارکه حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء بسیار مورد توجه این طلعات مقدسه بوده و مفهوم آن در نهایت درجه کمال و اعتلاء بیان شده است. بی تردید بررسی همه این آثار مبارکه نه در حد این مقاله مختصر است و نه در توان نگارنده آن؛ لذا در این مقاله تنها به چند اثر از این آثار مبارکه (به ویژه بیانات حضرت عبدالبهاء) اشاره می شود و تنها روزنه‌ای بر این چشم انداز بی انتها گشوده می گردد.

مختصری در باره دیدگاه‌های بعضی از حکماء و فلاسفه در باره مفهوم سعادت

ارسطو معتقد بود که سعادت (غایت مطلوب) انسان است و این غایت مطلوب به (فضیلت) حاصل می‌شود. (فروغی، ص ۵۳) اما معنی فضیلت هم‌چنان که از ریشه لغت آن بر می‌آید (برتری) است و ما معمولاً چیزی را برتر می‌دانیم که برای آن (ارزش) بیشتری قائل باشیم. پس فضیلت از جمله امور (ارزشی) است و ارزش برای هر فضیلتی یا فی حد ذاته است و یا آن که به خاطر توجه و تمایل ماست که قدر و اعتبار می‌یابد و یا آن که هر دو. در این باره بی‌مناسبت نیست که به تعریفی که در باره مفهوم تمایل شده است، توجه کنیم آن‌جا که می‌گوید: «تمایل، امتدادی است که وجدان ما در جهت معین به خود می‌گیرد، نهایت این امتداد ارزشی است، بدایت آن، اقتضایی است یا احتیاجی است یا اشتهاهایی است که همان ارزش در وجدان ما اگر آماده برای قبول تأثیر آن باشد، پدید می‌آورد.»^(۱) بنا بر این تعریف، آن‌چه که ما را به سوی ارزش‌ها (فضیلت‌ها) می‌خواند، یا (اقتضا) است یا (احتیاج) است و یا (اشتها و شوق).

هم‌چنان که ذکر شد، ارسطو معتقد بود که سعادت به فضیلت حاصل می‌شود، اما هر یک از حکماء، فضیلت و ارزش خاصی را ستون اصلی بنای سعادت می‌دانستند و ارزش برتر می‌شمردند و از جمله ایشان سقراط بود.

سقراط، حکیم الهی (به تعبیر حضرت بهاء‌الله در لوح حکماء) اهتمام زیادی به فلسفه اخلاق داشته است او معتقد بود انسان جویای خوشی و سعادت است و جز این تکلیفی ندارد. هم‌چنین او معتقد بود خوشی به استیفای لذت و شهوت به دست نمی‌آید، بلکه به وسیله جلوگیری از آنها بهتر میسر می‌شود؛ هم‌چنین او می‌اندیشید که سعادت افراد در ضمن سعادت جماعت است. بنا بر این، سعادت هر کس در این است که وظایف خود را نسبت به دیگران انجام دهد. بالاخره سقراط معتقد بود چون نیکوکاری بسته به تشخیص نیک و بد یعنی دانایی است بالاخره فضیلت به طور

مطلق جز دانش و حکمت چیزی نیست، بنا بر این در مورد فضیلت‌های اخلاقی، معتقد بود که دانش در مورد دو امر یعنی از طرفی ترس و از طرفی بی‌باکی (شجاعت) است (که در واقع نقطه اعتدال این دو است) و در مورد دانش مقتضیات نفسانی (عفت) است و در مورد قواعد عالم بر روابط مردم (عدالت) است و دانش در باره وظایف انسان در برابر خدا (دیانت و خداپرستی) است (فروغی، ص ۲۸) یعنی او حتی رابطه سعادت با دیانت را مربوط و منوط به علم می‌دانست.

افلاطون، شاگرد سقراط و یکی دیگر از حکمای الهی هم سعادت را در علم می‌دانست اما از نوع اشراقی آن. او معتقد بود: «انسان به کمال دانش وقتی می‌رسد که به حق واصل و به مشاهده جمال او نائل شود و اتحاد عالم و معلوم و عاقل و معقول حاصل گردد.» (فروغی، ص ۳۴ و ۳۵)

افلاطون معتقد بود علاوه بر علم، عدالت هم فضیلت برتر است که انسان را به سعادت می‌رساند. عدالت و اعتدال یکی از ارزش‌های اصلی و کلیدی در اخلاق بهائی است.

ارسطو، شاگرد افلاطون معتقد بود که فضیلت انسان فعالیت نفس اوست به موافقت با عقل. (فروغی، ص ۵۳) او هم چنین عقیده داشت فضیلت اخلاقی عبارت از این است که در هر امر، حد وسط میان دو طرف به عبارت دیگر اعتدال بین افراط و تفریط و زیاده و نقصان مرعی شود، چه افراط و تفریط در امور خلاف (عقل) است و ردیلت شمرده می‌شود. «عدالت و دادگری به یک اعتبار و به معنی اعم شامل کل فضائل است.»

از جمله فضائلی که او برای سعادت انسان واجب می‌دانست (دوستی) است. وی می‌پنداشت که مابین خودخواهی و فداکاری باید اعتدال برقرار باشد. ارسطو هم چنین اعتقاد داشت: (لذت) جایز بلکه برای سعادت لازم است اما لذایذ مختلف هستند و

مراتب دارند و اشرف لذائد متعلق به اشرف اجزای انسان یعنی عقل است که عمل او تفکر است. او معتقد بود لذت تفکر بالاترین لذات است یعنی غایت مطلوب و (کمال سعادت) است. (فروغی، ص ۵۴)

فیلسوف معروفی که سعادت را در لذت می‌دید، اپیکور بود. او بر خلاف سقراط که سعادت را در طلب دانش می‌دید، خوشی را در درک لذائد پنداشت و حکمت را برای تشخیص (لذت حقیقی) می‌دانست. البته خوشی که اپیکور دنبال می‌کرد، بر خلاف تصوّر رایج، آسایش نفس و خرسندی خاطر بود که دوام دارد نه شهوت و لذت آنی که گذرنده است و انسان پس از ادراک آن گرفتار درد و رنج می‌شود. (فروغی، ص ۶۸)

نظریه دیگری که در باره مفهوم سعادت در نزد پیشینیان وجود دارد، مربوط به رواقیون است؛ ایشان معتقد بودند فضیلت و عمل نیک در سازگاری آن با عقل است هم‌چنین آنان معتقد بودند که امور خارجی در آزادی و اختیار و خوشی و سعادت انسان تأثیری ندارند.

اما در بیان آراء فلاسفه قرون اخیر در اروپا به نظریات سه تن از ایشان در باره مفهوم سعادت اشاره مختصری می‌گردد:

دکارت در باره سعادت، تعریف مشخصی را بیان ننموده است، اما در فلسفه اخلاق او می‌توان دید که او به (سعادت اخروی) معتقد بوده است چه که روح را اشرف از جسم دانسته و برای آن بقا قائل بوده است. او می‌گوید: اگر امید سعادت اخروی داشته باشیم، هر چند حیات دنیوی بر وفق رضا نباشد، خرسند خواهیم بود و ضمناً نظر به این مراتب نه غرور و تکبر بی‌جا خواهیم داشت و نه ذلت و فروتنی پست به خود راه خواهیم داد. او برای وصول به سعادت به کسب فضیلت‌هایی معتقد بود از جمله: اختیار، تسلیم و رضا، دل‌ن بستن به دنیا و مال دنیا (یعنی انقطاع)، احتراز از تکبر و تذلل، نوع‌پرستی و پرهیز از تردید. (فروغی، ص ۱۷۰) همان‌گونه که می‌دانیم، وصول به

یقین و امری که در آن هیچ شکّی وجود نداشته باشد، رکن رکین اعتقادی در فلسفه دکارت است.

کانت تکلیف و اداء آن را فضیلت اصلی برای رسیدن به سعادت می‌دانست و به طور کلی فلسفه اخلاقی کانتی بر این مبنا بنا گذاشته شده. او می‌گفت: سعادت در اداء تکلیف است با (حسن نیت) او معتقد بود که تکلیف وسیله نیست بلکه خود غایت است. (فروغی، ص ۴۴۵) اما از آن جا که در تعریف خود در باره سعادت علاوه بر اداء تکلیف برای حسن نیت هم اهمّیت قائل بود و ادای تکلیف را با قید آن می‌پذیرد، بنا بر این معیارهای والاتری علاوه بر تکلیف در چشم‌انداز او وجود داشته است.

اسپینوزا هم مانند بسیاری از اندیشمندان دانش و خردمندی را مایه همه فضائل می‌دانست و معتقد بود که مردم به واسطه آن توانا می‌شوند و همه مقتضیات طبع خود و طبع عالم را در می‌یابند. او می‌گفت خردمند چون می‌داند که کینه‌ورزی و دشمنی از فروع اندوه است و وجود انسان را می‌کاهد، پس عداوت نمی‌ورزد و دشمنی را به مهربانی مغلوب می‌کند. (فروغی، ص ۱۵) بنا بر این در نظر اسپینوزا دشمنی و عداوت عقلاً مذموم است.

آنچه که ذکر شد، تنها مختصری بود در باره آراء بعضی از فلاسفه غرب در باره مفهوم سعادت اما باید گفت که تقریباً تمام مکاتب فکری غایت و مقصد و هدفی برای فرد انسان و جامعه انسانی معین نموده‌اند که همان حصول سعادت فردی و اجتماعی از دیدگاه آنان است و برای رسیدن به این هدف، کسب ارزش‌ها و یا فضائلی را مشخص نموده‌اند حتّی مکاتب مادی هم در درون خود به یک نظام ارزشی و اخلاقی معتقد هستند، مانند اخلاق طبقاتی در مارکسیسم. اما شاید همین مقدمه کوتاه برای ورود به بحث اصلی و استفاضه از بیانات حضرت عبدالبهاء در باره مفهوم سعادت تا حدّی کافی باشد.

نظری به دیدگاه حضرت عبدالبهاء

قبل از بررسی بیانات حضرت عبدالبهاء باید گفت آن چه که حضرت عبدالبهاء درباره مفهوم سعادت بیان می‌فرمایند در حوزه دین مطرح بوده است. گفتیم که، سعادت یک امر ارزشی است و در واقع غایت ارزش‌هاست. در اندیشه دینی مبدأ و به وجود آورنده فضائل، خداوند است. در واقع، فضائل تجلی صفات حق هستند در عالم انسانی و اوست که حافظ و ضامن قدر و اعتبار این ارزش‌هاست. در تفکر دینی با توجه به اعتقاد به روح و اصالت و بقای آن و هم‌چنین مجازات و مکافات، دو نوع سعادت تعریف شده است؛ سعادت دنیوی و سعادت اخروی که این یک در اصطلاحات مذهبی به جنت یا بهشت و یا ملکوت تعبیر شده است و سعادت حقیقی هم نام نهاده شده. هم‌چنین در اندیشه دینی هر چند که در وهله اول به نظر می‌رسد که فضائل و ارزش‌ها به نحوی طبقه‌بندی شده‌اند و شاید بعضی برتر و اصلی‌تر و کلیدی‌تر باشند، اما از آن جا که همه آن‌ها از مبدأ واحد صادر شده‌اند، نهایتاً در ذات حق به وحدت می‌رسند و یکی می‌گردند از آن جا که بر مبنای این تفکر تجلی صفات حق در همه موجودات وجود دارد، بنا بر این برای هر موجودی فضیلت‌هایی وجود دارند و در نتیجه هر موجودی هم سعادت دارد؛ لذا اولین بحث در این قسمت از سخن، بحث سعادت در مراتب وجود است. همه می‌دانیم حضرت نقطه اولی در بیان فارسی برای همه موجودات جنتی را مقرر فرموده‌اند^(۲) و حضرت بهاء‌الله در بیانی در این باره آن جا که می‌فرمایند: «یا مَنْ یبَدکَ مَلکوتُ کُلِّ شیءٍ ...» (ادعیة محبوب، ص ۱۹۴، دعای حفظ) برای همه اشیاء قائل به ملکوت شده‌اند.

حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات مبارکه خویش، سعادت را در مراتب مختلف وجود یعنی جماد و نبات و حیوان تعریف نموده و می‌فرمایند: «شرافت و علویت هر کائنی از موجودات به امری مشروط و به کیفیتی مربوط» در ادامه بیان در باره جماد می‌فرمایند: «مزیت و زینت و کمال زمین در این است که از فیض ابر بهاری سبز و

خزّم گردد، نبات انبات شود و گل و ریاحین بروید ...» و سپس می‌فرمایند: «این سعادت عالم جماد است» بنا بر این، حضرت عبدالبهاء سعادت جماد را در بروز و ظهور مرتبه بالاتر یعنی نبات می‌دانند، اما درباره عالم نبات می‌فرمایند:

«نهایت علویّت و کمال عالم نبات در این است که درختی در کنار جویباری از آب شیرین قدّ بفرازد، نسیم خوشی بر او وزد و حرارت آفتاب بتابد و باغبان به تربیت او پردازد و روز به روز نشو و نما نماید و ثمر بخشد و سعادت حقیقی آن در این است که به عالم حیوان و عالم انسان ترقّی کند ...» (مفاوضات، ص ۴۱، مبحث غنای وجود)

در این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء دو نوع سعادت یا کمال را تعریف می‌فرمایند که دوّمی نتیجه اولی است؛ سعادت و کمالی که نبات در رتبه خود به دست می‌آورد که تربیت در آن نقش عظیمی دارد (و از همین جا رابطه سعادت و تربیت مطرح می‌گردد). دوّمی، سعادت حقیقی نبات است اگر به عالم حیوان و انسان ترقّی کند. در ادامه همین بیان درباره سعادت حیوان می‌فرمایند:

«... مثلاً نهایت سعادت حیوان در این است، چمنی سبز و خزّم و آب جاری در نهایت حلاوت و جنگلی در غایت طراوت. اگر چنین چیزی مهیا شود، دیگر مافوق آن سعادت به جهت حیوان متصوّر نه ... ولی سعادت حقیقی این است که از عالم حیوان به عالم انسان انتقال نماید ...» (مفاوضات، ص ۶۱، مبحث غنای وجود)

ملاحظه می‌شود که حضرت عبدالبهاء برای عالم حیوانی دو نوع سعادت را تعریف می‌فرمایند؛ یکی سعادت که حیوان در رتبه خود به دست می‌آورد و ما در عالم انسان و بنا به تفکّر دینی آن را سعادت دنیوی می‌نامیم و دیگری، سعادت که حیوان در اثر انتقال به رتبه بالاتر وجود خویش یعنی عالم انسان به دست می‌آورد که آن را حضرت

عبدالبهاء سعادت حقیقی عالم حیوان محسوب می‌دارند. آن حضرت در ادامه همین بیان می‌فرماید:

«... پس واضح و معلوم شد که این نعمت و راحت و ثروت جسمانیه سعادت تأمه جماد و نبات و حیوان است ... این سعادت جسمانیه فرع است، و اما اصل علویت انسانیه خصائل و فضائلی است که زینت حقیقت انسان است و آن سنوحات رحمانیه و فیوضات سمائیه و احساسات وجدانیه و محبت الهیه و معرفت ربانیه و معارف عمومیه و ادراکات عقلیه و اکتشافات فنیه است، عدل و انصاف است، صدق و الطاف است، شهامت ذاتیه است، مروّت فطریه است، صیانت حقوق است، محافظه عهد و میثاق است، راستی در جمیع امور است و حقیقت پرستی در جمیع شئون، جان فشانی به جهت خیر عموم است و مهربانی و رأفت با جمیع طوائف انسانی و اتباع تعالیم الهی (الهی است) و خدمت ملکوت رحمانی، هدایت خلق و تربیت ملل و امم است. این است سعادت عالم انسانی؛ اینست علویت بشر در عالم امکانی؛ اینست حیات ابدی و عزّت آسمانی و این مواهب در حقیقت انسان جز به قوه ملکوتی الهی است و تعالیم آسمانی جلوه ننماید ...» (مفاوضات، ص ۶۲، مبحث غنای وجود)

در این بیان مبارک، حضرت عبدالبهاء سعادت جسمانیه را فرع وجود انسان می‌دانند و سعادت حقیقی انسان را منوط به کسب فضائلی می‌نمایند که هر یک از آنها را در این بیان یاد می‌نمایند.

حضرت عبدالبهاء ابتدا از مبدأ و منشأ این فضائل سخن می‌گویند و تأکید می‌فرمایند که آنان در واقع پشتوانه‌ای الهی و آسمانی دارند و از آنان به عنوان سنوحات رحمانیه و فیوضات سمائیه یاد می‌فرمایند و بر مبنای همین پشتوانه ارزشی است که در سلسله فضائل ابتدا از اصلی‌ترین و کلیدی‌ترین آنها در حوزه تفکر دینی سخن می‌گویند یعنی

محبت الله و عرفان الله و سپس از علم و عقل و عدل و راستی و شجاعت و محافظت عهد و میثاق و محبت عموم بشر و در واقع سعادت خود را در سعادت کل دیدن و جان فشانی به جهت خیر عموم و در خاتمه بر این نکته تأکید می‌فرمایند که این مواهب یعنی فضائل و ارزش‌ها در حقیقت انسانی جز به قوه ملکوتی و تعالیم آسمانی جلوه نمی‌نماید. در این خصوص در بیانی دیگر نیز حضرت عبدالبهاء عمل مبرور تام را نتیجه عرفان الله و محبت الله و نهایتاً خلوص نیت دانسته. (مفاوضات، ص ۱۳۹ تا ۱۴۰ مبحث متابعت از مظاهر الهیه) و به طور کلی، سعادت ابدیه را در پرتو دین میسر می‌دانند. آن حضرت، در یکی از خطابات خویش در باره رابطه سعادت با دین چنین می‌فرمایند؛ قوله الاحلی:

«أول موهبت الهیه در عالم انسانی، دین است؛ زیرا دین تعالیم الهی است. البتّه تعالیم الهیه بر جمیع تعالیم مقدم و فائق است. دین، انسان را حیات ابدی دهد، دین خدمت به عالم اخلاق کند، دین دلالت به سعادت ابدیه نماید...» (خطابات، ج ۲، ص ۳۰۷)

بنا بر این، حضرت عبدالبهاء سعادت ابدیه را در گرو تدین انسان می‌دانند. هم‌چنان که گفته شد، وصول به سعادت انسانی منوط به کسب فضائل انسانی است؛ فضائلی که حضرت عبدالبهاء حصول به سعادت حقیقی را در گرو کسب آنها می‌دانند. جمال اقدس ابهی در لوح حکما با این ندا، اهل بهاء را مورد خطاب قرار می‌دهند: «قُلْ يَا قَوْمِ دَعُوا الرِّذَائِلَ وَخُذُوا الرِّذَائِلَ...» و در ادامه این بیان مبارک در باره مصادیق فضل و برتری انسان چنین می‌فرمایند: «فَضْلُ الْإِنْسَانِ فِي الْخِدْمَةِ وَالْكَمَالِ لَا فِي الرِّيَئَةِ وَالثَّرْوَةِ وَالْمَالِ.» (مجموعه الواح، لوح حکماء، ص ۳۷)

در این جا، جمال قدم از فضل انسان که او را به سعادت حقیقی می‌رساند، تحت دو عنوان کلی یاد نموده‌اند؛ خدمت و کمال. در واقع، خدمت همان تقدیم کمالات به

دیگران و سعادت خود را در سعادت دیگران دانستن است که از آن به عنوان سعادت جمعی یاد می‌شود و فضیلت اصلی انسان این است که به دیگران خدمت نماید؛ و کمال مجموعه فضائلی است که حضرت عبدالبهاء تحت عنوان کمالات انسانی از آن یاد نموده‌اند. و در تعریف بهائی سعادت‌مند می‌فرمایند: «بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی». همان کمالات و فضائلی که آن حضرت در بیان قبلی به آن اشاره می‌فرمایند و در آثار بهائی از آنها بسیار یاد شده است.

در باره رابطه دو عنوان کلی یعنی خدمت و کمال باید گفت که، این دو مفهوم در واقع مساوق هم هستند یعنی به سوی یکدیگر سوق پیدا می‌کنند و این دو در تعامل با یکدیگر هستند و در این تعامل، یکدیگر را تشدید می‌نمایند. وقتی که انسان از چشمه جوشان کمالات انسانی به دیگران می‌بخشد و خدمت دیگران را می‌نماید، بر ظرفیت و جوشش این چشمه، روز به روز افزوده می‌گردد. در واقع خدمت، موجب کمال و کمال باعث سعادت انسان می‌شود و بدین سان است که انسان، سعادت خود را در سعادت کلّ می‌بیند. همه می‌دانیم که حضرت عبدالبهاء چه مقام بلندی را برای خدمت قائل بوده‌اند و در واقع، خادم بودن را مقام بلند اختصاصی خویش می‌دانسته‌اند و در مناجات لقاء، از خدا می‌خواهند که ایشان را غبار راه احبّاً و تحت اقدام آنها قرار دهد و می‌فرمایند: «وَاجْعَلْنِي غُبَاراً فِي مَمَرِ الْأَحْبَاءِ ... وَاجْعَلْنِي فِدَاءً لِلْأَرْضِ الَّتِي وَطَّئْتُهَا أَقْدَامُ الْأَصْفِيَاءِ فِي سَبِيلِكَ يَا رَبَّ الْعِزَّةِ وَالْعُلَى» حضرت بهاء الله در بیانی می‌فرمایند: «یا حزب الله، به خود مشغول نباشید، به فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید.» و در بیانی می‌فرمایند: «امروز، انسان کسی است که به خدمت مَنْ عَلَى الْأَرْضِ قِيَامَ نَمَائِد.»

بنا بر این، خدمت و رابطه آن با سعادت، یکی از مباحث اصلی در اخلاق بهائی است. اما در باره کمال یعنی مجموعه فضائل انسانی، هم‌چنان‌که گفته شد، حضرت عبدالبهاء منشأ این ارزش‌ها و فضائل را خداوند می‌دانند و در واقع، فضائل عالم

انسانی تجلی اسماء و صفات حق در این عالم است و خدمت هم برای رضای خداست.

بعضی از حکما و عرفای اسلامی تعداد اسماء الهی را هزار ذکر کرده‌اند. حکمای اسلامی، مبدأ و منشأ این اسماء را هفت اسم اصلی دانسته‌اند که صفات ثبوتیه نام نهاده شده‌اند. این صفات عبارتند از: حیات، علم، قدرت، اراده، سمع، بصر و تکلم و بر این مبنا، خداوند را حی و علیم و قدیر و سمیع و بصیر و متکلم و کلیم می‌نامیم. این اسماء و صفات و بسیاری دیگر از آنها در آثار بهائی علی‌الخصوص در الواحی مانند لوح احتراق و الواح شفا از جمله أنت الکافی، به کزات و مزات ذکر شده‌اند. اهل کلام معتقدند که این هفت صفت اصلی به علم بر می‌گردند، یعنی منشأ آنها علم الهی است، زیرا اعز و اشرف اشیا عالم، علم است و اول صادر از حق، عقل است که البتّه صفت متلازمه عقل، معرفت و علم است. در آثار عرفانی، علم مطابق حکم حق آمده است. نکته مهمی که در این جا باید یادآوری گردد آن است که هم‌چنان که در اندیشه دینی منشأ و مبدأ فضائل خدا است، این فضائل هم برای اوست و به خاطر اوست یعنی این فضائل و کمالات، نباید به جای خود خدا قرار گیرند و جانشین حق گردند و ما نباید مانند مرغان داستان شیخ عطار در عقبه‌ای از سیر و سلوک باز مانده و تنها کمال را باقی ماندن در وادی طلب بدانیم، بنا بر این سعادت حقیقی تنها در کسب کمالات و فضائل نیست، بلکه فضائل و کمالات برای رسیدن به خداست.

گفتیم که حکمای اسلامی جمیع اسماء و صفات حق را به علم بر می‌گردانند، سقراط و شاگردانش و بسیاری از حکما سعادت را در علم می‌دانسته‌اند. حضرت عبدالبهاء در بیانی می‌فرماید: «اس اساس جمیع سیئات، نادانی و جهالت است.» از همین قضیه، می‌توان قضیه منطقی دیگری را استنباط نمود که اس اساس جمیع حسنات علم و دانایی است. در مورد کلمه علم باید گفت که این کلمه با دو معنا به

کار گرفته شده، معنی اول علم یعنی معرفت و دانایی و ادراک در اقسام مختلف آن یعنی (knowledge) و دیگری، علم به معنی علوم متداول و شاخه‌های مختلف آن، نظیر ریاضی فیزیک، فیزیولوژی (Science) که اولی منشأ و مبدأ دیگری است.

در آثار مبارکه، علم به هر دو معنی به کار رفته است. علم به معنی درک و فهم مفهوم جمیع فضائل از جمله خود علم اساس جمیع فضائل است و البته منظور از علم در این جا، عرفان حقیقی و صعود به مراتبی بالاتر از دانش، یعنی درک و فهم و تجزیه و تحلیل و نهایتاً کاربرد است و الا دانش به فضائل به تنهایی موجب سعادت نمی‌گردد. حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات مبارکه نظریه بسیاری از پیشینیان را در باره سعادت تأیید نموده و می‌فرماید: «هوالبهی، سعادت در علم است...»^(۳)

آن حضرت در آثار خویش و در مواضع مختلف، تعابیر مختلفی از مفهوم علم را بیان نموده، از جمله می‌فرماید: «حقیقت علم است، اساس ادیان الهی علم است، علم سبب اتحاد قلوب می‌شود...» (پیام ملکوت، ص ۸) که در این جا منظور اصلی علم به معنای ادراک و آگاهی و عرفان است و در ضمن، علم طبق بیان مبارک سبب اتحاد قلوب می‌شود که در بر دارنده مفهوم دوستی و محبت است که به نظر پیشینیان، فضیلت اصلی جهت حصول سعادت است. در بیانی دیگر می‌فرماید:

«... اساس متین امرالله را ارکان متین مقّرر و مسلّم است. رکن اعظم، علم و

دانایی است و عقل و هوشیاری و اطلاع بر حقایق کونیه و اسرار الهی، لهذا

ترویج علم و عرفان فرض و واجب است...» (پیام ملکوت، ص ۸۰)

در این بیان، امرالله به منزله اساس و پی تعبیر شده است و ستون اصلی این بنا، علم به معنی دانایی و عقل است. در بیانی دیگر و در یکی از خطابات حضرت عبدالبهاء در دارالفنون کلارک در بوستن آمریکا، آن حضرت در این باره چنین می‌فرماید:

«... و اعظم منقبت عالم انسانی علم است ... علم سبب عزت ابدیه انسان است. علم سبب شرف عالم انسانی است. علم سبب حسن صیت و شهرت انسان است. علم کشف اسرار کتب آسمانی کند. علم اسرار حقیقت آشکار نماید. علم خدمت به عالم حقیقت کند. علم ادیان سابقه را از تقالید نجات دهد. علم کشف حقیقت ادیان الهی کند. علم اعظم منقبت عالم انسانی است ...» (خطابات، ج ۲، ص ۷۷)

در این خطابه چند بار می‌فرمایند: علم اعظم منقبت عالم انسانی است. ملاحظه می‌شود که در این بیان، حضرت عبدالبهاء علم را فضیلت برتر و اعظم منقبت عالم انسانی و موجب عزت ابدیه و در واقع سعادت حقیقی و ابدی انسان می‌داند. در بیانی دیگر هم آن حضرت در این باره می‌فرمایند:

«اعظم فضائل عالم انسانی علم است. علم سبب ظهور فیض الهی است. علم کاشف اسرار است. علم نظیر آئینه‌ای است که صور اشیاء در آن مرتسم. علم به هر شخصی معلومات بر جمیع می‌دهد و هر فردی از افراد انسانی را عبارت از جمیع بشر می‌کند ...» (خطابات، ج ۱، ص ۶۹)

بر اساس این بیان مبارک، علم سبب ظهور فیض الهی و کاشف اسرار اوست و شاید هیچ منقبتی را بالاتر از این نمی‌توان برای علم تصوّر نمود. هم‌چنین بنا بر این بیان، علم، هر فردی از افراد انسانی را عبارت از جمیع بشر می‌کند، لذا نمی‌توان فضیلتی برتر از علم را ذکر نمود که موجب وحدت عالم انسانی شود. در مورد نقش علم جهت ایجاد وحدت که محور تعالیم الهیه است، در بیانی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند:

«... زیرا علم جمیع بشر را متحد کند. علم جمیع ممالک را یک مملکت نماید. جمیع اوطان را یک وطن کند. علم جمیع ادیان را دین واحد نماید، زیرا

علم کاشف حقیقت است و ادیان الهی کل حقیقت ...» (خطابات، ج ۲، ص ۸۰)

بر مبنای این بیان مبارک، از آن جا که علم ازاله تقالید و اوهام را می نماید، از این طریق نهایتاً همه به حقیقت واحد می رسند و از این طریق وحدت عالم انسانی تحقق می یابد.

یکی از موضوع هایی که در مبحث سعادت مطرح است، رابطه سعادت با آزادی است که یکی از ارزش های عالم انسانی است و این آزادی به فرموده حضرت عبدالبهاء به واسطه علم حاصل می شود. ایشان در بیانی در این باره می فرمایند: «جمیع کائنات اسیر طبیعت است مگر انسان؛ آزاد است و این آزادی به واسطه علم است ...» (خطابات، ج ۲، ص ۷۹)

بنا بر آن چه که ذکر شد، رابطه علم با سایر ارزش ها و فضائل تبیین می گردد و نقش آن در سعادت حقیقی انسان مشخص می شود؛ اما حضرت عبدالبهاء در ادامه همان بیانی که با جمله سعادت در علم است، شروع می شود، می فرمایند؛ علم در تقوا است. بنا بر این، آن حضرت علم را مشروط به حصول تقوا می دانند. تقوا در لغت به معنی ترس از خدا و اطاعت اوامر او و پرهیزگاری است. جمال مبارک در لوح رئوس در باره حکمت چنین می فرمایند: «أصل الحكمة هي الخشية عن الله عز ذكره والمخافة من سطوته وسياطه والوجل من مظاهر عدله وقضائه»^(۴)

بنا بر این، حضرت بهاء الله اصل حکمت را در خشیت الله که همان ترس همراه با حب الهی است و تقوا نام نهاده شده، می دانند. حضرت بهاء الله در لوح مقصود می فرمایند: «آسمان خرد به دو آفتاب روشن؛ بردباری و پرهیزگاری».

در چنین حالتی، عالم منشأ علم خود را سرچشمه لایزال علم خداوندی می داند و به دنبال سازگاری دانش خویش با علم الهی و اراده و رضای خداوندی است و از

ماسوای او پرهیز می‌کند. حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات خود در این خصوص چنین می‌فرماید:

«اعظم فضائل عالم انسانی حکمت الهی است و حکمت عبارت از اطلاع به حقایق اشیاء علی ما هی علیها است و علم و احاطه به حقایق اشیاء ممکن نیست جز به حکمت الهیه.» (خطابات، ج ۱، ص ۲۴۳)

هم‌چنین حضرت بهاء‌الله اصل علم را در عرفان الهی دانسته و در این باره می‌فرماید: «اصل کُلِّ العلوم هو عرفان الله جلَّ جلاله و هذا لَنْ یَحَقَّقَ الْاَبْعِرْفَانِ مَظْهَرِ نَفْسِهِ.» (لوح رئوس) حضرت بهاء‌الله در لوح حکما تصریح می‌فرماید که منشأ حکمت در گذشته که هم در بردارنده علم و هم فلسفه بوده است، ادیان الهی بوده‌اند.

بنا بر آن چه که گفته شد، سعادت در علمی است که اساس آن بر تقوا و تقدیس نهاده شده باشد و در واقع، عالم و عارف باید به تقوای علمی آراسته باشد تا علم او به کشف حقیقت مطابق واقع منجر شود. در این جا باید گفت که تقوا از دیدگاه امر مبارک، مفهومی بسیار عمیق و گسترده دارد تا آن جا که حضرت ولی‌امرالله در این باره چنین می‌فرماید:

«این تقدیس و تنزیه با شئون و مقتضیات آن از عفت و عصمت و پاکی و طهارت و اصالت و نجابت مستلزم حفظ اعتدال در جمیع مراتب و احوال از وضع پوشش و لباس و ادای الفاظ و کلمات و استفاده از ملکات و قرائح هنری و ادبی است هم‌چنین توجه و مراقبت تام در احتراز از مشتبهات نفسانیه و ترک اهوا و تمایلات سخیفه و عادات و تفریحات رذیله مفرطه‌ای است که از مقام بلند انسان بکاهد و از اوج عزت به حضيض ذلت متنازل سازد...»^(۵)

ملاحظه می‌شود که در این جا چگونه مفهوم تقوا با مفهوم اعتدال که یکی از ارزش‌های کلیدی در امر مبارک است ارتباط پیدا می‌کند. در ادامه بیان مبارک در باره

سعادت، حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «تقوا در انقطاع» است یعنی سعادت بر پایه علم نهاده شده و علم بر اساس تقوا بنا گردیده و تقوا بر پی وزیر بنای انقطاع ساخته شده.»

حضرت بهاء‌الله در باره انقطاع می‌فرماید: «رأس الانقطاع هو التوجه الى شطر الله و الورود عليه و النظر إليه و الشهادة بين يديه.» (لوح رؤوس) بنا بر این بیان مبارک، انقطاع، توجه به شطر خداوند و ورود در آن سرزمین الهی و نظر انداختن به سوی معبود حقیقی و شهادت بر اثر اراده اوست و به خاطر اوست. بیان حضرت اعلی در کتاب مستطاب بیان در این مورد جای تعمق بسیار دارد که می‌فرماید: «و عبادت کن خدا را به شأنی که اگر جزای عبادت تو را در نارید، تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد.»

مصدق این بیان مبارک به عنوان منقطع حقیقی، میرزا محمدعلی زنوزی بود که وقتی که در شب قبل از روز شهادت حضرت اعلی، فرمان مولای خویش را می‌شنود، بی‌درنگ بر می‌خیزد و برای قتل مولای خویش یعنی قائم آل محمد اعلام آمادگی می‌نماید. او هرگز نمی‌اندیشد که به واسطه این عمل، به نار راجع می‌شود و به نصیحت و اندرز حاضرین هم توجهی نمی‌کند. بی‌تردید شاید منقطع تر از انیس در دور بیان کسی نبود و تنها او بود که به فرموده حضرت اعلی به این موهبت در تمام طول تاریخ مخصّص شد که جسدش با کالبد مطهر مظهر ظهور یکی شود.

جمال اقدس ابهی در پنج کنز، در باره همین مفهوم انقطاع بیانی به این مضمون می‌فرماید: می‌دانید چه کسانی لایق اصغاء کلمه الهی هستند؟ آنان کسانی هستند که اگر جمیع خوشی‌ها در یک طرف باشد و از توجه ایشان به آن خوشی‌ها ذره‌ای از قدرشان کاسته نشود و در طرف دیگر، مصائب و بلاها باشند و از تحمل و قبول این بلاها ذره‌ای به قدر و شأن آنان افزوده نگردد، دوستان من کسانی هستند که بلاها را انتخاب می‌کنند. این بالاترین مدارج انقطاع و بریدن از همه چیز است که در این بیان مبارک

توصیف می‌شود. در عهد ابھی هم بودند مؤمنینی که مصادیق این مراتب انقطاع بودند، مانند فخرالشهداء، جناب بدیع. داستان بدیع و انقطاع صرف او که حتی صبر نکرد که توشه سفر را فراهم نماید، داستان محیرالعقولی است که بیشتر به افسانه می‌ماند تا به حقیقت. حضرت عبدالبهاء در بیان مشهوری در باره معنی انقطاع چنین می‌فرمایند: «انقطاع، عبارت از عدم تعلق قلب است، نه عدم اسباب.»

در این تعریف، انقطاع به معنی دل نبستن است نه نداشتن. معنای آن این است که انسان به آن چه دارد، دل نبندد. چون دل نبستن به آن چه که نداری، معنا و مفهومی ندارد. بنا بر این، معنی انقطاع آن است که انسان در حالی که غرق در دریای مواهب مادی و غیر مادی است، اما به آنها نباید دل ببندد و این بسیار سخت و دشوار است.

همان‌طور که گفته شد، این دل‌بستگی‌ها تنها شامل حال امور مادی نمی‌شود، بلکه امور معنوی هم مشمول آن می‌باشد. مثلاً ما خیلی دوست داریم دوست داشته شویم، اما آن‌گاه که باید کلمه حقیقت را بر زبان رانیم، باید حتی از محبوبیت و نام نیک خویش هم دست برداریم. در آثار مبارکه، تقوای خالص و انقطاع صرف، زیربنای سعادت عالم انسانی محسوب گشته‌اند.

حضرت عبدالبهاء در ادامه بیان خویش می‌فرمایند: «و انقطاع، عشق الهی آرد.» معلوم است هنگامی که انسان از هر چیز که غیر خدا است برید، دیگر جز او چیزی را نمی‌بیند و جز سخن او چیزی نمی‌شنود. انقطاع از ماسوی الله یعنی انقطاع صرف، باعث می‌شود که توجه انسان تنها به خدا معطوف شود و انسان محو جمال ازلی شود و عاشق او شود.

حضرت عبدالبهاء در ادامه این بیان می‌فرمایند: «عشق، تلاوت آیات و مناجات خواهد» وقتی که انسان عاشق کسی شود، دوست دارد تنها با او سخن گوید و تنها سخن او را بشنود. در تلاوت آیات، انسان سخن خدا را می‌شنود و در مناجات، با خدا

سخن می‌گوید و با معبود حقیقی خود راز و نیاز می‌کند. اما از آن جا که این گفتگو، گفتگوی عاشقانه‌ای است، جذبۀ آیات و مناجات، عاشق را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این باره، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «جذبۀ آیات، تهذیب اخلاق کند» و در واقع تهذیب اخلاق یعنی کسب فضائل به سعادت انسان منجر می‌شود.

درک حقیقت این فضائل موجب آن می‌گردد که انسان به سعادت برسد، اما این درک و فهم و علم و آگاهی، نه فقط حاصل عقل منطقی و حسابگر بلکه نتیجه علم و معرفتی است که حاصل عشق و جذبۀ است، یعنی ادراک بلاواسطه و مستقیم که آن را اشراق خوانده‌اند. هم‌چنان که در مقدمۀ این سخن آمد، افلاطون آن را علم حقیقی نامیده و به واسطۀ این گونه از معرفت به فضائل است که سعادت حاصل می‌شود. وقتی که علم به عرفان و عشق الهی منجر می‌شود، به انجذابات الهی منتهی می‌گردد و این انجذابات، حاصل علم و معرفت حقیقی است که منجر به تهذیب اخلاق می‌شود. بنا بر این، معرفت از مرحله تنها دانش می‌گذرد و به فرهنگ و عرفان مبدل می‌شود و کاربرد می‌یابد و انسان عامل به فضائل می‌گردد و در این جا، این جذبۀ آیات است که انسان را دعوت به این ارزش‌ها و فضائل می‌نماید.

حضرت عبدالبهاء در قسمت پایانی بیان خود، از فضائلی سخن می‌گویند که کسب آنها موجب سعادت حقیقی و عظیمی می‌شود، ایشان چنین می‌فرمایند:

«جذبۀ آیات، تهذیب اخلاق کند یعنی صدق در راه حق و انصاف با خلق و قهر با نفس و صحبت با نیکان و دوری از جاهلان و حرمت مهتران و شفقت با کهتران و نصیحت با دوستان و حلم با دشمنان و بذل بر فقیران و محبت با اهل جهان و هدایت گمگشتگان. این است سعادت عظمی و عطیۀ کبری و موهبت لاتفنی. فطوبی للعاملین.»

ملاحظه می‌فرمایید که قسمت بیشتر بیان مبارک، معطوف به روابط با دیگران یعنی خدمت است که یکی از دورکن اساسی فضیلت انسان است.

در آثار بهائی، در باره هر یک از این فضائل و دیگر آنها به کرات سخن به میان آمده است. بررسی بنیادی و عمیق هر یک از این فضائل، موضوع بحثی است که می‌توانیم آن را فلسفه اخلاق بهائی بنامیم.

هم‌چنان که گفته شد، هر یک از نظریه‌پردازان علم اخلاق در گذشته، یکی از فضائل را فضیلت برتر و کلیدی و اصلی جهت وصول به سعادت دانسته‌اند. در آثار بهائی نیز بعضی از فضائل انسانی با صفت برترین و عالی توصیف شده‌اند؛ مثلاً در کلمات مکنونه عربی (انصاف) با صفت أحبّ الأشياء یعنی دوست‌داشتنی‌ترین چیزها موصوف شده است و یا آن که راستی و صداقت به عنوان ام الفضائل خوانده شده و یا آن که اعتدال، شرطی برای همه امور توصیف شده و همه امور، مشروط به تحقق آن شده است و در آثار بهائی به عنوان ارزش کلیدی مطرح است. در این باره حق می‌فرماید: «هر امری که از اعتدال تجاوز نماید، از طراز اثر محروم مشاهده می‌شود».

(لوح مقصود)

از طرف دیگر، وحدت و محبت و دوستی، هم‌چنان که از پیش در آثار بعضی از پیشینیان از جمله ارسطو و اسپینوزا ذکر شد، به عنوان فضیلت برتر است، به عنوان محور تعالیم الهی تلقی گردیده. بحث در باره این که در اخلاق بهائی آیا طبقه‌بندی در باره ارزش‌ها و فضائل وجود دارد و اصولاً این که نظام ارزش‌ها در این آیین آسمانی چگونه است، مستلزم تحقیقات و تتبعات عمیق و نگارش رسائل و کتب متعدّد است که کار متخصصین فن در عالم بهائی می‌باشد. بی‌تردید، آثار پرشمار دیانت بهائی منبع عظیمی برای مطالعات در زمینه فلسفه اخلاق است. اما، آنچه در این باره به نحو اختصار می‌توان گفت، هم‌چنان که از قبل گفته شد، آن است که بر طبق تفکر

دینی، منشأ فضائل، کمال مطلق یعنی خدای یگانه است و فضائل انسانی که کسب آنها موجب سعادت انسان است، تجلی صفات حق در عالم انسانی است. اما مظهر این تجلی، مظاهر مقدسه هستند. در این دور مبارک، رنگین کمان فضائل در آسمان اخلاق حاصل تجزیه نوری است که از شمس حقیقت می تابد و بر قطرات باران فضل الهی این رنگین کمان را به وجود می آورد. اما، همه این رنگ ها ناشی از نور واحدی است که همان بهاء الله است.

آن حضرت در لوح رئوس که یکی از منابع اصلی اخلاق بهائی است، اصل و اساس همه فضائل را خداوند می داند که خود مظهر او هستند؛ ایشان می فرمایند: «أصل كل الخير هو الاعتماد على الله والالتقياد لأمره والرضاء لمرضاته» آن حضرت اعتماد به خداوند و گردن نهادن به فرمان او و خشنودی به آن چه که سبب خشنودی خداوند است را، پایه و اساس همه نیکی ها و فضائل می داند و هم چنان که ذکر شد، حضرت عبدالبهاء سعادت را در علم می دانند، اما علمی که پایه و اساس آن در تقوا و انقطاع و نهایتاً بر اساس دین الهی و اراده مظهر ظهور نهاده شده و در این رابطه، حسن ختام این مقاله، بیانی است از حضرت رب اعلی که می فرمایند:

«... و کمال علو انسان در ایمان به خدا است، در هر ظهور و به آن چه از قبل آن نازل می گردد نه به علم، زیرا که در هر ملت، علماء از هر فن دارند و نه به غنا زیرا که هم چنین ظاهر است که در هر ملت اهل غنا در رتبه خود دارند و هم چنین شئون دیگر، بلکه علم علم به خدا است و آن نیست مگر علم به ظهور او در هر ظهوری ...» (منتخبات آیات، ص ۶۱)

یادداشت‌ها:

۱. شناسایی و هستی تألیف مینار، ترجمه دکتر داودی، چاپ دوم، ص ۳۲۲
۲. کتاب منتخباتی از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۶۱: «هیچ شیئی به جنت خود نمی‌رسد، الا آن‌که به منتهای کمال در حدّ خود ظاهر شود؛ مثلاً این بلور جنت حجری است که ماده این بوده و هم‌چنین از برای این بلور بنفسه درجات است در جنت»
۳. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در باره سعادت با مطلع: «هوالبهی، سعادت در علم است، علم در تقوا است، تقوا در انقطاع». آهنگ بدیع، سال ۲۳، شماره ۱۲ - ۱۱، صفحه ۱ و مقالات و رسالات در مباحث متنوعه (دکتر داودی)، ص ۳۶۸
۴. لوح رؤوس؛ وجل و خوف و خشیت مراتب سه گانه ترس هستند.
۵. رجوع شود به توفیق ظهور عدل الهی، ص ۶۳